



ادبیات هر کشور بیانگر ذهنیت مردم و گروه‌های آن کشور است و همچنان که «دی آئوژن» گفته برای بررسی ذهنیت انسان سیاه‌پوست باید به ادبیات مردم آن خطه مراجعه کرد. اما از آنجا که آفریقایی‌ها در طول چند قرن گذشته حوادث سهمگینی را پشت سر گذاشته‌اند، برای شناخت ذهن انسان سیاه‌پوست باید کوششی جدی بکار برد. همچنین اگر ادبیات و شعر را بنا به گفته «امه سزر» صدای برخورد موج‌های اندیشه با ساحل هستی بدانیم، آنگاه باید اذعان نمود که موج‌های نوین اندیشه در آفریقا تحت تأثیر حوادث مهم منطقه‌ای بین‌المللی بوجود آمده و سپس فروکش کرده‌اند، بدون آن که بتوانند تأثیر مهم و مؤثری بر سرنوشت میلیون‌ها مردمی که در آن قاره زندگی می‌کنند داشته باشند.

در آفریقا ادبیات اگرچه موضوع جدیدی است اما هنر و ادبیات شفاهی عمری به قدمت قبایل دارد و مردم نسبت به هنر و ادبیات قوم خود حساسیت و علاقه فوق‌العاده دارند. آقای «علی مزروعی» سال ۱۹۳۵ را سال سرنوشت برای ادبیات آفریقا به شمار آورده و معتقد است که ادبیات نوین آفریقا از آن سال شکل

گرفت<sup>۱</sup> زیرا دهه سی دهه شروع مبارزات فکری و مخالفت با حضور استعمارگران در قاره به شمار می‌رفت و مخالفت‌ها و مقاومت‌های عملی و جدی با استعمارگران نیز از همان دهه سی آغاز شده و تا محو استعمار ادامه یافت. در آفریقا به دلیل وجود جوامع قبیله‌ای و کوچک، فرهنگ‌های متفاوت و گاه متضادی حضور داشت که هریک دارای شعیر، آئین‌ها و آداب و رسوم سنتی خود بوده و هنرمندان قبیله‌ای حلقه پیوند دهنده هنر با زندگی مردم بودند.<sup>۲</sup> در آفریقا ادبیات شفاهی و هنر وظیفه ارائه آموزش به مردم و زدودن رذالت‌ها را از دامن مردم به عهده داشت. «در حالی که هنر غربی به طور عمد به فرآورده‌های جنبی بدل شده که وظیفه و نقش مستقیم و بلاواسطه‌ای در زندگی روزمره ندارد، هنر عشیره‌ای آفریقا با وظایف مشخص با حیات جامعه ممزوج شده است. هنر سنتی آفریقا برخلاف بیشتر هنرهای جوامع معاصر، یک تفتن یا وسیله گرمی نبود. این هنر جلوه و بیان مذهبی ساده و خام اما بسیار جدی بود و تا حدی از ضرورت اجتماعی به بیان و انتقال احساس و بعضاً از غریزه و میل طبیعی به زیبایی نشأت می‌گرفت.<sup>۳</sup>

در واقع در آفریقا هنرمندان یک گروه جدا از جامعه محسوب نمی‌شدند. بلکه آنها در متن حوادث سیاسی و اجتماعی در کنار حاکم رئیس قبیله حضور داشته و عهده‌دار وظیفه مهم انتقال فرهنگ و ارزش‌ها و

هنجاری‌های قوم خود بودند. نقش و ارزش هنرمندان در جامعه آفریقا چندان مهم و جدی بود که بسیاری از رهبران سیاسی نهضت‌های اولیه خود هنرمند بوده و در جهت آموزش ارزش‌ها و هنجارهای مناسب و مثبت به مردم خود بودند. بعنوان مثال آقای «جوموکنیاتا» کار خود را با نوشتن کتاب پیش به سوی کوه کنیا شروع کرد که نوعی بازگشت به خویشتن و گریز از سفیدگرایی رایج در برخی از روشنفکران آن زمان قاره بود. به همین ترتیب نیز «سدار سنگور» و «قوام نکرومه» اگرچه در دانشگاه‌های کشورهای استعماری دانش آموخته و مدارج عالی را طی کردند اما به این جنبه از فعالیت فرهنگی نیز اهمیت داده و سخنگو و ناقل ارزش‌ها و آرزوهای ملت خود شدند. «سدار سنگور» و «امه سزر» با همکاری دیگر نویسندگان فرانسوی زبان آفریقا مجله «پرنس آفریقا» را در ۱۹۴۷ منتشر ساخته که حاوی مطالب بسیار ارزشمند تحقیقی و مطالب ادبی در مورد آفریقا و مبارزه با طرح شبیه‌سازی<sup>۴</sup> فرانسه بود. به نوشته کتاب فرهنگ هنری آکسفورد یک هنرمند در جوامع قبیله‌ای آفریقا عمدتاً یک فرد حرفه‌ای بوده که برای دستمزد کار می‌کرده و حامیان وی شامل رؤسای قبیله و دهکده، سرپرست هر قوم و خانواده بوده که تمامی وسایل لازم را برای مراسم گوناگون مذهبی و اجتماعی و سنتی که آنها برگزارکننده و مسئول آن بودند، فراهم می‌کردند. هنرمندان حرفه‌ای از جایگاه والایی



محمد رضا محمدی شکبیا

# نگاهی به ادبیات آفریقا

در اجتماع برخوردار بوده و احترام فراوانی داشته و در برخی جوامع حتی به مقامهای سیاسی و مذهبی نیز نائل می‌شدند.<sup>۵</sup>

استعمار موجب تغییر رویه و زندگی مردم شد و از اهمیت قبیله و ارزشهای آن کاست. استعمار همچنین به دلیل مبارزه با سنتها و فرهنگ قبیله‌ای و حتی جابجایی قبایل، موجب گسسته شدن شیوه طبیعی زندگی مردم شد. آنها با ایجاد شهرها و تأسیس مدارس و مؤسسات آموزشی به تدریج سعی کردند که مردم را با فرهنگ کشور استعمارگر آشنا کرده و از فرهنگ قبیله‌ای دور سازند. استعمارگران با معرفی فرهنگ، مذهب، قوانین و آموزش‌های خود سعی داشتند که انسان‌هایی را بوجود آورند که خود را متعلق به کشورهای غربی دانسته و به زبان آنها سخن گفته و سالیق و ارزشهای آنها را بپذیرند. کتاب ارزشمند قانون به نام «پوست سیاه، صورتک‌های سفید» در نقد همین اندیشه و پیروان آن باور نگاشته شده بود.

در طول قرن حاضر نویسندگان را در آفریقا می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. گروه اول آن عده‌ای بودند که در مدارس تبشیری با سواد شده و سپس به فکر جمع‌آوری آثار فولکلور و اشعار شفاهی پرداخته و آنها را در اختیار مردم گذاشتند. اینها چه بسا همین کار را با پشتیبانی و حمایت کشورهای غربی و برای پژوهش‌های بیشتر در مورد انسان‌شناسی و فرهنگ قبایل انجام دادند. اما

بهرحال با حفظ برخی از داستان‌ها و اساطیر کمک بزرگی به حفظ فرهنگ آفریقایی کردند.

گروه دوم نویسندگانی هستند که در واقع نسل دوم باسوادان را تشکیل می‌دهند. اینها گرچه در همان مدارس استعماری تحصیل کرده و با ادبیات و فرهنگ غرب به خوبی آشنا شدند، ولی به دلیل رشد آگاهی ملی و فردی به مبارزه با استعمار و غرب پرداخته و با خلق ادبیاتی متناسب با فرهنگ و ارزشهای خودی شاهکارهایی را به جامعه جهانی هدیه کردند. افرادی مانند «جمزانگوگی» از کنیا، «وول سونیکا» و «چینوا آچپ» از نیجریه، «ابیشه نیکول» از سیرالئون، «کارمالایه» از گینه، «مونگویتی» از کامرون، «امه سزر» از مارتینی و «سدار سنگور» از سنگال از این گروه افراد بودند. گروه سوم نویسندگانی هستند که سال‌ها پس از استقلال شروع به نوشتن کرده و کار نوشتن را به عنوان یک حرفه سرگرمی آور و شهرت‌بخش تلقی کردند، این گروه عموماً پس از استقلال بدنیا آمده و کار هنر را به خاطر نام و نان برگزیده و نبوغ خود را با به دست آوردن برخی امتیازات سودا کردند.

این نویسندگان معمولاً به موضوعاتی مانند تجاوز جنسی، بی‌توجهی به کودکان، شراب‌خواری مفرط، انحرافات جوانان، پدرسالاری و خشونت توجه داشته که موضوع اصلی داستان‌ها و اشعار را تشکیل می‌دهد. به نوشته بریتانیکا شیوه غالب در ادبیات مدرن آفریقا شیوه

منفعلانه است و قهرمانان توجهی به مشکلات مردم نداشته و نسبت به حوادث حالتی بی‌توجه داشته و به دنبال برآورده ساختن اهداف فردی هستند. آنها به موضوعات اخلاقی نیز کمتر توجه دارند.

نویسندگان دوره اول و دوم علیرغم آموزش‌های استعماری نسبت به آفریقایی بودن خود حساس بوده و بدان افتخار می‌کردند، بعنوان مثال فلسفه سیاه‌گرایی که توسط «امه سزر» باب شده و دیگر روشنفکران آفریقایی مانند «سدار سنگور» از آن حمایت کردند، به منظور رویارویی با برتری‌طلبی سفید پوست‌ها و نفی فرهنگ آنها ابداع شده بود. آنها حتی شعر معروف «امه سزر» را که نفی هرگونه تفوق دنیایی و نوعی مبارزه منفی با ارزشهای غربی بود به عنوان شعار خود پذیرفتند.

به کسانی که نه باروت و نه پرگار را اختراع کردند. آنانی که در اختراع برق و تولید گاز نقشی نداشتند. آنانی که نه در آسمان‌ها و نه دریاها به اکتشاف پرداختند.

البته دعوت به سیاه‌گرایی من به بی‌تفاوتی سنگ و صخره نیست بلکه نسبت به ارزشها و خواست‌های غیرمنطقی باب روز بی‌تفاوتی و بی‌توجهی است.<sup>۶</sup> در واقع این شعر فریاد اعتراضی بود برعلیه برتری‌طلبی سفیدپوستها و سیاست‌های استعمارگرانه آنها و نوعی ارج نهادن به ارزشهای فرهنگی آفریقایی،



جالب اینکه بسیاری از نویسندگان و هنرمندان از جمله «سدار سنگور» از سنگال، «ژان ژوزف» از مالاگاسی، «تچیکا یا تاسی» از کنگو و «بامبو اولوگوم» از مالی به آن نهضت گرویده و از آن طرفداری کردند. موضوع جالب توجه اینکه در آفریقا هنرمندان نسل دوم زندگی خود را با سیاست گره زده و هنری سیاسی را بنیان گذارند که هدف آن نفی ارزشهای غربی و تصفیه و تأیید ارزشهای آفریقایی بود. حتی افرادی مانند: پاتریس لومامبا و ناصر که خود هنرمند نبودند و در ارائه کار ادبی فعالیت نداشتند از شیوه سخنرانی شفاهی نهفته در فرهنگ استفاده کرده و با سخنرانی‌های مهیج و هنرمندانه خود مردم را اقناع کرده و به سمت مبارزه با استعمار سوق می‌دادند. هنرمندان آفریقایی در کوران مبارزه قباایل آفریقایی با استعمار دریافتند که باید متشکل شده و از هنر خود برای تهییج و تشویق مردم سود جویند. این دوره به گفته آقای علی مزروعی به دوره پیوند هنر و سیاست معروف است و برخی نشریات سیاسی - هنری مانند: «پرزنس آفریکا» (پاریس)، «بلاک لورفوس» (ایبادان) و «ترنزیشن» رادر کامپالا و آکرا منتشر ساختند.<sup>۷</sup> که تأثیر مهمی در نظام بخشیدن به روشنفکران و ارائه خواست‌های ملی قبیله‌ای ایفا می‌کرد. گفتنی است که در جریان جنگ بیافرا بسیاری از نویسندگان نیجریه‌ای در امور سیاسی دخالت کرده و برخی مانند: «چینوا آچپ» و «وول سونیکا» جانب بیافرا را گرفته و برخی روشنفکران از دولت فدرال نیجریه حمایت کردند. تقریباً می‌توان گفت که عموم روشنفکران آفریقایی که در مدارس استعماری تربیت شده و سپس به همان کشورهای استعمارگر سفر کرده و در آنجا به تحصیل ادامه دادند، اگرچه به دلیل رشد نهضت ضد استعماری خواهان استقلال کشور خود بوده و برای این هدف مبارزه نیز می‌کردند؛ معیذا نسبت به کشورهای استعماری حالت دلبستگی داشته و خود را وابسته به آن فرهنگ می‌دانستند. البته باید اذعان داشت که همین عامل دلبستگی و علاقمندی به کشور استعمارگر موجب شد که کشورهای آفریقایی حتی پس از استقلال نیز روابط خود را با استعمارگر حفظ کرده و تغییر جدی در شرایط کشور بوجود نیاورند. آقای «سدار سنگور» هم که فردی مبارز، سیاسی و ادیب و عضو آکادمی فرانسه بود در شعری این تضاد فکری را به خوبی آشکار می‌سازد.

«خدایا از میان کشورهای سفیدپوست فرانسه را در سمت راست خود قرار بده. من می‌دانم فرانسه نیز اروپایی است و در دزدیدن فرزندان من برای کشت زمین‌های ذرت و پنبه خود دست داشته و معتقد است که سیاه‌بی‌ارزش است.

فرانسه حتی مرگ و اسلحه را به دهکده‌های سبز و آرام من آورده است. و بین مردم من دشمنی و خصومت ایجاد کرده به طوری که مثل سگ و گربه با یکدیگر می‌چنگند اما خدایا فرانسه را که منتفر از مردم سیاه مستعمراتش می‌باشد و آنچه برای آنها مشکلات ایجاد کرده است، ببخش زیرا من علی‌رغم شرارت آن کشور، نسبت به آن منطقه علاقه و دلبستگی ویژه‌ای دارم.»<sup>۸</sup>

در واقع بسیاری از نویسندگان آفریقایی که در کوران مبارزات استعماری حضور داشتند اگرچه به شرارت و سبعیت استعمارگران اعتقاد تام و کامل داشتند، معیذا نمی‌توانستند بپذیرند که با کشور استعمارگر قطع رابطه کامل کرده و به دنبال یافتن شیوه‌های ملی و سنتی برای رفع مشکلات خود برآیند. در واقع بسیاری از روشنفکران آفریقا به دلیل تحصیلات خود علاقمند به فرهنگ و سنن کشورهای استعماری بوده و دلبستگی عمیقی به غرب داشتند. و اینها این علاقه را در رفتار و کارهای خود نیز آشکار ساخته و خود را به نوعی وابسته به کشور استعمارگر می‌دانستند، در واقع این خواست رهبران دوران مبارزات ضد استعمار در کردار آنها متجلی شده و تقدیر کنونی آفریقا را رقم زده است.

آقای مزروعی معتقد است که ادبیات آفریقا نمی‌تواند براساسی بیانگر خواستها و نظریات آفریقایی باشد و نوعی تضاد ارزشی و سنتی در آن وجود دارد که مانع از رشد و گسترش آن می‌شود که عبارتند از:

- ۱- تضاد بین گذشته آفریقا و شرایط کنونی آن
- ۲- تضاد بین سنت‌گرایی و مدرنیته
- ۳- تضاد بین افراد بومی و افراد آشنا و علاقمند به فرهنگ بیگانه و یا بیگانگان مؤثر در امور
- ۴- تضاد بین زندگی فردی و زندگی اجتماعی
- ۵- تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری یا تضاد بین حمایت از برابری و عدالت گروه‌ها یا داشتن ثروت و ممتاز بودن فرد
- ۶- تضاد بین توسعه و خودکفایی یا توسعه سریع اقتصادی با کمک خارجی و یا توسعه بر اساس نیازهای داخلی و اتکاء به خود
- ۷- تضاد بین آفریقایی بودن یا متعلق بودن به جامعه بین‌المللی<sup>۹</sup>



البته تضادها و مشکلات ذهنی که آقای مزروعی ذکر می‌کند اگرچه صحیح است و حتی در مورد خود وی نیز که عمیقاً علاقمند به بهبود شرایط آفریقا و مشوق مطالعات آفریقایی است صدق می‌کند، ناشی از شرایط ویژه آفریقا است. پس از جنگ جهانی دوم تغییرات مهمی در ادبیات آفریقا پدید آمد و نویسندگان آن قاره مدل‌های غربی را به عنوان شیوه صحیح ادبیات پذیرفته و به همان منوال داستان نوشتند. چنانکه «ایون» از کامرون و «توتورون» از نیجریه به سبک هنرمندان انگلیسی داستان نوشتند. همچنین پس از جنگ دوم جهانی برخی از نویسندگان آفریقایی احساس کردند که دنباله‌روی از غرب چندان صحیح نیست و حتی شروع به نوشتن داستان‌هایی به زبان‌های محلی کردند. موضوع اصلی داستان‌ها و ادبیات در این دوره مبارزه با فساد، بی‌لیاقتی، بی‌عدالتی، نژادگرایی، مبارزه با استبداد، مبارزه بین ارزشهای سنتی و مدرنیسم و تأکید بر وحدت بود و رمان سوم «کزی لاهایی» بنام «دنیا جای آشفته‌ای است» به خوبی همین مبین نظر است. در آفریقا به دلیل مشکلات اقتصادی و عدم حضور گروه‌های ملی و معتقد به رستگاری ملی، بسیاری از روشنفکران و هنرمندان باید به دنبال پشتیبان‌های خارجی باشند، والا به اهداف خود نائل نخواهند آمد. چنانکه نویسنده معروف غنایی به نام «آیسی کویزار» به دلیل مخالفت با دولت از حمایت انتشاراتی‌های داخلی بهره‌مند نیست، البته وی علی‌رغم استقبال شرکت‌های بین‌المللی از چاپ کتابش، از این امر استتکاف می‌ورزد زیرا معتقد است که مشکل آفریقایی‌ها باید بدست خود آنان رفع شود و کمک گرفتن از دیگران به تشدید وابستگی کمک می‌کند.<sup>۱۰</sup>

مشکل عدم حضور شرکت‌های انتشاراتی ملی و علاقمند به امر فرهنگ در آفریقا بسیار جدی است و یکی از دلایل مهم ضعف کارهای ادبی و هنری است زیرا نویسندگان ملی و مستقل عموماً با بی‌توجهی شرکت‌های انتشاراتی روبرو شده و نبوغشان دستخوش مرور زمان می‌گردد. البته در این راستا نقش بازدارنده دولت‌ها را نیز نباید نادیده گرفت. به عنوان مثال رمان آموزش‌انگویی پس از هجده سال اجازه انتشار گرفت. واقعیت این است که علاوه بر تضادهایی که آقای مزروعی ذکر کرده آفریقا دچار سه مشکل مهم است که توجه به آنها در رفع مشکلات قاره بسیار مؤثر است.

- ۱- تضاد بین ادیان ابتدایی با ادیان الهی
  - ۲- تضاد بین دولت و مردم
  - ۳- تضاد بین غربزدگی و سنت‌گرایی
- «جانانان کاریارا» از زبان یکی از شخصیت‌های داستانش می‌گوید که «من از سفیدپوستها دو چیز را یاد گرفتم که یکی مذهب جدید و دیگری میل به فردگرایی و اتخاذ تصمیم‌های فردی بود». در واقع تمامی داستان‌های دوران استقلال بازگوکننده این حقیقت است که شیوه زندگی قدیم دیگر نمی‌توانسته ادامه پیدا کند و نویسندگان علی‌رغم ناراحتی و شکایت از محو سنت‌ها و ارزشهای قدیمی، اذعان داشتند که دنیای جدیدی آغاز شده که در آن ویژگی‌های فردی و

ارزش‌های بیگانه امکان ریشه و باروری یافته و باید از سنتها و فرهنگ ملی قبیله‌ای دوری جست. حتی به گفته بسیاری از نویسندگان فردگرایی و تأکید بر این امر دیگر به عنوان یک رویه درست و مرسوم تلقی می‌شود؛ اگرچه این امر مابینت کامل با سنن و ارزشهای آفریقایی داشت.

برای بسیاری از روشنفکران و تحصیلکردگان آفریقایی تردیدی وجود ندارد که ادیان سنتی آفریقایی افکاری موهوم و غیرواقعی بوده و دیگر جایگاهی در زندگی نداشته و نمی‌تواند به رفع مشکلات کمک کند. معیذا آنان به شدت شیفته همان باورهای قدیمی در مورد خدایان و ارواح و رقص‌های قبیله‌ای برای رفع شر و زیان‌های احتمالی بوده و هستند. گفته می‌شود که آقای «کنیا تا» رئیس جمهور کنیا ساعت‌ها می‌نشست و به رقص قبایل مختلف نگاه می‌کرد و حال آن که به هدف و منظور آنها اعتقادی نداشت. یا وقتی آقای «ژوزف وایگورو» شعر «در پیرامون کلبه گلی» را می‌نویسد که طرفداران زیادی نیز در منطقه شرق آفریقا دارد، وی می‌داند که دیگر آن باور سنتی نمی‌تواند در نزول باران کمک کند و رقص در پیرامون کلبه گلی فقط برای سرگرمی است و ارزش دیگری ندارد معیذا وی همچنان در صدد ژرفا بخشیدن به آن خرافه و باور جاهلی است. یا آقای «چینوا اچپ» که برجسته‌ترین نویسنده آفریقایی به شمار می‌رود و در کارهایش نبوغ و حراست از ارزش‌های ملی و قبیله‌ای موج می‌زند، برآستی می‌داند که آن باورها با زندگی کنونی جوامع سازگاری ندارد و حتی در وکامت معیشت و زندگی مردم نیز تأثیر دارد.

متأسفانه علیرغم این که نویسندگان و هنرمندان نسل دوم آفریقا دارای سابقه مبارزاتی فعال بوده و به زندان و بلایای متعدد دچار شده‌اند، اما نتوانسته‌اند در تغییر زندگی مردم مؤثر واقع شده و راه حل‌های مناسبی را ارائه دهند. آنها حتی نسبت به گذشته از فعالیت کمتری برخوردار می‌باشند. بعنوان مثال در دهه پنجاه آنها مرکز مطالعات آفریقایی را تأسیس کرده و درصدد پژوهش و تحقیق در خصوص گذشته و فرهنگ آفریقا برآمدند ولی بعد از استقلال این امر با بی‌توجهی دولتها و روشنفکران روبرو گردید. یا اینکه فردی مانند آقای وول سونیکا برنده جایزه نوبل در ادبیات از کشور نیجریه به زبان‌های چند زبانی در آفریقا پی برده و معتقد است که باید زبان سواحیلی را بعنوان زبان ملی آفریقا شناخت و تدریس کرد تا بر بسیاری از آشفته‌گی‌های زبانی فائق شد. ولی نه وی و نه دیگران بعدها چندان توجهی به این پیشنهاد بسیار منطقی و راهگشا نکرده و آن را به بوته فراموشی سپردند.<sup>۱۱</sup>

برای اینکه ادبیات در جامعه‌ای مؤثر واقع افتد علاوه بر مساعدت شرایط اقتصادی و اجتماعی، به نبوغ و تعهد نویسنده و همکاری دولت و بخش‌های فرهنگی نیاز است. در آفریقا متأسفانه فقر و جهل گسترده در میان مردم و انبوه مشکلات شخصی و اجتماعی فرصتی برای مردم بوجود نیآورده که به امر فرهنگ توجهی داشته و بخواهند ذهنیت و شرایط خود را در آینه ادبیات

و رسانه‌هایشان ببینند. از نظر تاریخی نیز شرایط آن خطه به نحوی است که دولتها خود عامل اصلی خلاقاری‌ها و جرایم بوده‌اند. آقای آنتونی گیدنز معتقد است که جرایم حکومتی نقش بازدارندگی مهمی در خلاقیت و بهبود شرایط مردم دارد و سپس می‌نویسد که تاریخ آفریقا از این گونه شواهد فراوان دارد. بعنوان مثال انگلستان تضمین‌های قانونی به اقوام آفریقایی در مورد حفظ سرزمین و شیوه زندگی‌شان می‌داد و سپس آنها را نقض می‌کرد.<sup>۱۲</sup> دولت‌های آفریقا نیز همواره نسبت به قبایل و گروه‌ها همین برخورد را داشته و از این جهت امنیت اجتماعی و شغلی و اقتصادی در آن خطه به هیچ وجه مطلوب نیست.

آنچه که اکنون به نام تهاجم فرهنگی در ایران مطرح شده شاید بتوان گفت که به مقیاس بسیار بزرگتر و مؤثرتر در زمان استعمار در آفریقا مطرح و اجرا شد و نویسندگانی مانند «امه سزر» و «سدار سنگور» که قصد مبارزه با اسمیلاسیون یا شبیه‌سازی را داشتند از عواقب همین امر و تضاد فرهنگی و ابهامی که در مردم به وجود می‌آورد می‌ترسیدند. تضاد بین فرهنگ آفریقایی و فرهنگ غربی به خوبی در کارهای «چینوا اچپ»، «سونیکا» و «انگوگی» نشان داده شده است. در سنگال «شیخ حمیدوکانه» در کتاب خود «سفر ابهام‌آمیز» به تضاد بین اسلام و غرب (۱۹۶۱) در آفریقا اشاره کرده و ترویج مسیحیت غربی را مضر به حال مردمان می‌داند. نویسندگان آفریقایی پس از دهه شصت سعی کردند که تضادهای جوامع خود را در غالب داستان‌ها و مثال‌هایی آشکار ساخته و به مردم هشدار دهند. داستان‌هایی مانند «قتل غیرمستقیم در یابا» نوشته ایکونسی از نیجریه و «اجبار به اعمال خشونت» نوشته اولوگوئن (۱۹۶۸) حکایت از تضادهایی دارد که شهرنشینی و تمسک به زندگی غربی برای مردم بوجود آورده است.

در واقع بررسی ادبیات آفریقا، نگرش در آفریقا از منظر هنرمندان آن است و اینکه چرا آن قاره پهناور با آن امکانات عظیم انسانی و مادی با چنین بلاهایی و مشکلات عظیمی روبروست و هیچ‌امیدی نیز به بهبود شرایط آن در آینده نمی‌رود. در کشورهای راقیه مخاطب هنرمندان و نویسندگان عموم مردم هستند و هنرمندان می‌توانند درک و احساسات خود را به مردم منتقل کرده و آنها را به تصمیم‌گیری وادار کنند. چنانکه در اواخر قرن نوزدهم آقای «ویلیام برت» ۱۸۸۹ کتابی در مورد فقر و حشنتاک مردم نوشت که در مدت یکسال دویست و پنجاه هزار جلد از آن به فروش رفته و تأثیر بسزایی در تغییر افکار عمومی گذارد. ولی در آفریقا حتی در پایان

قرن بیست تیراژ کتابها به ندرت از ده هزار افزایش پیدا می‌کند و معمولاً کتاب‌ها در تیراژ سه هزار و پنج هزار نسخه منتشر شده و تجدید چاپ کتب غیردرسی امری نادر می‌باشد. از سوی دیگر مقدرات و سرنوشت قاره در خارج از آن تعیین شده و طبیعی است که بیگانگان چندان توجهی به زندگی و آلام آن مردم نداشته باشند. البته باید اذعان داشت که علاوه بر فقر و ناآگاهی مردم در عدم استقبال آنها از کتب و نظرات روشنفکران

عامل مهم بی‌توجهی همانا سستی و اهمال روشنفکران و هنرمندان در برقراری تماس با مردم و استفاده از شیوه‌های غیر مرسوم در سنت و آداب و مراسم می‌باشد. هنرمندان سنتی و قبیله‌ای آفریقا علاوه بر آن که از احترام و نفوذ فوق‌العاده برخوردار می‌باشند. نسبت به اجتماع خود حساس بوده و آثارشان را در ارتباط با قبیله و شرایط آن پدید می‌آورند. چنانکه اشعار حماسی جنگی یا اشعار و داستان‌های مربوط به درخواست باران و جلب نظر خدایان، ادبیات مربوط به مقابله با شیاطین و ارواح خبیثه، جلب توجه ارواح نیکوکار اجداد و غیره و مراسم آموزشی و رازآموزی از جمله موضوعات مهم و مورد توجه مردم بوده که هنرمندان بدان‌ها بهای کافی می‌دادند. ولی اکنون حتی اگر هنرمندان از این موضوعات استفاده کنند بیشتر به منظور نشان دادن افکار و سنتهای مهجور آفریقایی بوده و هدف آنها اصلاح و بهبود شرایط مردمان نمی‌باشد.

البته اگر قرار باشد که در آفریقا هنرمندان و نویسندگان از جایگاه ویژه و پذیرش عمومی برخوردار شوند، باید از برج عاج‌نشینی دست برداشته و به میان مردم آمده و مشکلات آنها را درک کرده و برای مردم قلم بزنند. آنها اکنون بیش از آنکه به قاره چشم داشته باشند به بیرون از قاره و به غرب چشم دوخته و از آن تأثیر پذیرفته‌اند. به همین جهت محصول کار آنها نه تنها تأثیر مثبتی بر مردم ندارد که آنها را شیفته تر می‌سازد. آنها باید در پی یافتن هویت واقعی آفریقا بوده و از مسائلی مانند سیاه‌گرایی و یا آفریقاگرایی به معنی مبارزه انسان سفیدپوست با سیاه‌پوست احتراز نمایند.

#### منابع و مراجع

- ۱- ماریان کورنون، تاریخ معاصر آفریقا از جنگ جهانی دوم تا امروز
  - ۲- او - آر - وی تورن، ترجمه: ابراهیم یونسی، ادبیات آفریقا
  - ۳- آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی
  - 4- MAZRUI. A (ed) 1993 GENERAL HISTORY OF AFRICA.VII
  - 5- OXFORD COMANION TO ART (1990) LONDON
  - 6- MAIER.K. 1997 INTO THE HOUSE OF THE ANCESTOR
- پی‌نوشت‌ها:
- 1- Africa since 1935. UN65co pvb,vol, 8P553.
  - ۲- او - آر - وی تورن - ترجمه ابراهیم یونسی، ادبیات آفریقا، انتشارات نگاه، ۱۳۶۸، ص ۱۱.
  - ۳- همان منبع ص ۱۱ و ۱۲.
  - 4- ASSIMILATION
  - 5- OXFORD COMPANION TO ART. LONDON p.16.
  - 6- Jean Joseqh Rabearivelo, GENERAL HISTORY OF AFRICA, P555.
  - 7- Apuica Mince, 1935.
  - 8- L.S.senghos, 1965.
  - 9- Africa Since, 1935.
  - 10- Daily Nation, 12/2/95,P10.
  - ۱۱- ماریان کورنون، تاریخ معاصر آفریقا از جنگ جهانی دوم تا امروز، ص ۳۶۱.
  - ۱۲- آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۱۶۰.